

## همایش پاریس ، نمایش قدرت آترناتیو نامطلوب



## بخش اول

گردهمایی بزرگ مجاهدین در ۲۶ ژوئن ۸۹ بسا متفاوت با گذشته ، با انفجار دو بمب سیاسی در تاورنی ، آترناتیو نامطلوب غرب را بروی میز " گزینه ها " پرتاب کرد . تفاوت اینبار نه در طول و عرض گردهمایی بود و نه در افزایش کمی حمایت‌های پارلمانی چشمگیری که خود را در قالب حضور انبوه نمایندگان مجالس کشورهای مقتدر جهان در این گردهمایی نشان داد . حضوری که البته به پشتوانه توانایی مالی و تشکیلاتی مجاهدین تحقق یافته بود . آری ! تفاوت اینجا نبود . تمامی اینها اگرچه که در تعادل قوای سیاسی بسا مهم و ضروری هستند با اینحال در تغییر "معادله قوا" تنها نقش تاثیر گذارنده داشته و اگر در دو پهنه سیاسی و اجتماعی ارتقاء پیدا نکنند ، هرگز به عنصر تعیین کننده تبدیل نخواهند شد .

برای نمونه در پهنه اجتماعی برای من ارزش یک تظاهرات دوهزار نفره با خواست سرنگونی نظام در خیابانهای ایران بسا بیشتر از یک گردهمایی بیست سی هزار نفره در خارج کشور است . برای قدرتهای تصمیم گیرنده بر سر مسئله ایران و معضل آترناتیو مطلوب نیز جز این نیست . اولی نمایانگر حمایت مردمی و قدرت سازماندهی است و دومی نشانه قدرت برتر مالی و توان تشکیلاتی بی بدیل آترناتیو فعلا موجودی که از اراده تصاحب قدرت سیاسی برخوردار است . یعنی جدی است . به همین دلیل هم جدی گرفته می شود . همانگونه که دشمن نیز در حفظ قدرت بسیار جدی است و به همین دلیل هم باید او را جدی گرفت . جدی هم گرفته می شود . چه به لحاظ داخلی و چه در ابعاد جهانی .

و اما در پهنه سیاسی . گفتم که همایش امسال متفاوت بود . تفاوتی که کمی نیست ، کیفی است . حضور "خوزه ماریا آرنار" و همسخن آمریکاییش "جان بولتن" یک حضور شکلی نیست . آنهم در گرماگرم "نبرد آترناتیوها" . اینها دیگر نمایندگان مردم دنیا نیستند که به حمایت آترناتیو مجاهدین آمده اند . اینان نمایندگان مقتدر "مافیای قدرت" در جهانند . اعضای برجسته "جناح بازها" ، کلید زندگان ۱۱ سپتامبر و آغازگران جنگ چهارم . سخنگویان غیررسمی دولت حرامزاده اسرائیل و حامیان سرسخت "طرح خاورمیانه بزرگ" .

حضور اینان در نمایش قدرت آترناتیو مجاهدین ، برای همچو منی که زمین بازی "سیاست بین الملل" است مطمئنا مفهوم دیگری دارد بسا متفاوتتر از درک آنانی که در زمینهای خودی بازی می کنند . اینرا در خلال بحثهای چند روز اخیر با برخی از رفقایم در اپوزیسیون ، بهتر فهم کردم . یافتن موضع درست و اصولی در برابر این "فتنه سیاسی" آنهم از جانب انقلابیونی که دولت حرامزاده و "سرمایه جنایتکار یهود" حامی آنرا بدرستی "شرمطلق" می دانند ، بدون داشتن یک دستگاه منسجم فکری و بینش سیاسی ، بدون شناخت عمیق طرفین جنگ تمام عیار همواره در جریان یعنی مجاهدین و تمامیت رژیم و از همه مهمتر بدون فهم عمق فاجعه ای که هر آن می تواند که بر ایران و منطقه وارد شود ، بسا سخت و طاقت فرسا میباشد . هیچ چیز در مناسبات اجتماعی ( البته به شمول مقولات سیاسی ) راحتتر از به محاکمه کشیدن دیگران از موضع جنت مکانی نیست . نشانیدن خود اما ، در جایگاه آنی که قرار است به محاکمه بکشی ، سخت است . صلاحیتی سترگ می طلبد . صداقت می خواهد . حرکت نه از موضع خود که از موضع منافع دیگری و چیدن نه از خود که از خلق و انقلاب و انسان .

در این سی سال که به اندازه سیصد سال بر من و ما گذشت ، فتنه های کمی را پس پشت نگذاشته ام . از آن فتنه لیبرال - ارتجاعی دوران فاز سیاسی و امام مرتجع ولی ضدامپریالیست ! حزب توده ای که اکثریت سازمان فدایی را نیز با خود به لجن کشیده بود تا فتنه رفسنجانی و کارگزارانش که بدنبال صید ماهی در میان اپوزیسیون بودند و بسا سگ ماهیانی همچون فرخ نگهدار و هم مسلکانش را نیز با خود به ساحل کشاندند تا فتنه خاتمی و جنبش دو خردادش و خیل حامیان داخلی و بین المللیش . از بیست سال تحمل فشار از چپ و راست برای به تعارض کشانیدن تضادهایم با سازمان مادرم و شستن لباسهای چرکینم در کیهان لندن و نیمروز دیروز و تلویزیونهای لس آنجلسی امروز تا فتنه موسوی و جنبش سبزش که فتنه فتنه ها بود و همه را ( تقریبا همه را ) با خود برد . تا امروز که باید دوباره موضع درستتر را یافت . سختتر از همیشه . چرا که اینبار دیگر زمین ، زمین بازی ما نیست . زمین بازی دایناسورهاست . زمین بازی آنانی است که دنیا را به مفهوم واقعی کلمه می چرخانند . بسادگی آب خوردن ما ، تصمیم به گرفتن سرزمینی می گیرند و فرمان نابودی خلقی در اینجا و کودتای خونینی در آنجا و تغییر رژیمی کمی آنسوتر و .... همواره بدون ما ، در غیاب ما ، از بالای سر ما ، بی اطلاع ما ... و ما همچنان دوره می کنیم ، شب را و روز را ، هنوز را ....

پیش از ورود به بحث می‌خواهم به بیان شرایطی بپردازم که در آن قرار داریم. شرایطی بس خطیر و هولناک. آنگونه که من پس از ۱۱ سپتامبر می‌دیدم و هنوز هم همانگونه می‌بینم. شرایطی که تصور آن حتی، مو بر تن انسان راست می‌کند. سلاهست که یکه و تنها، برخلاف نظر چپ و راست اپوزیسیون کوتوله‌ها! بر آنتاگونیسم بودن تضاد میان موجودیت رژیم "جمهوری اسلامی" با "طرح خاورمیانه بزرگ" و نتیجه جبری آن یعنی اجتناب ناپذیر بودن درگیری نظامی به مثابه تنها طریقه حل این تضاد، با سماجتی ایدئولوژیک! تاکید کرده‌ام. حاصل این درگیری نظامی بدلیل ماهیت ویژه رژیم حاکم بر ایران و پتانسیلهای سیاسی و ایدئولوژیکی آن و موقعیت سوق الجیشی ایران در کنار بافت ملوک الطوائفی و تعدد کانونهای مختلف قدرت سیاسی و نظامی در ساختار حاکمیت، همچنین عمق استراتژیک رژیم در برخی از کشورهای منطقه، جنگ خونینی خواهد بود که نمونه عراق و افغانستان در مقابل آن به یک بازی کامپیوتری می‌ماند. جنگی که در واقع بگونه ای غیر رسمی از سال ۲۰۰۵ به اینسو در جریان هم هست ولی هنوز به خاک ایران انتقال نیافته است. در این رابطه بد نیست که به بخشی از یک مصاحبه طولانی که چهار پنج سال پیش داشتم اشاره کنم.

"س - پرسش بعدی در رابطه با تضاد اروپا و آمریکا بر سر منطقه خاورمیانه است و اینکه هر کدام سهم خودشان را در آنجا و بخصوص در ایران می‌خواهند. پرسش این است که با توجه به چنین تضادی، آیا اروپا ممکن است زیر بار تغییر رژیم برود؟ و آیا احتمال آن نیست که با توجه به خطرانی که تغییر رژیم در ایران می‌تواند در جهت تسلط آمریکا بر خاورمیانه و از بین رفتن منافع اروپا داشته باشد، اروپا با همین رژیم به نحوی سازش کند و زیر بار فشار بر ایران نرود؟ در چه صورتی اروپا با آمریکا در تصمیم بر سر تغییر رژیم هماهنگ می‌شود؟ و با چه تضمینی این همه سرمایه‌گذاری و منافی را که در ایران دارد به خطر می‌اندازد؟ اصلاً ماهیت این تضاد چیست؟"

ج - اشتباه عمده ای که در این پرسش است، داده شدن یک نقش تعیین کننده به اروپا در رابطه با مسئله ایران است. اگر مبنای تحلیلتان را اینگونه بگذارید، دیگر به همان نتیجه و تحلیلی نخواهید رسید که رژیم "جمهوری اسلامی" بدرستی رسیده است. منظورم این است که خود رژیم هم که بگونه ای تنگاتنگ درگیر تعامل با اروپا بوده و هست و بهتر از من و شما هم با ماهیت نیروهای عمل کننده در سطح بین المللی آشنا می‌باشد، به این نتیجه رسیده است که بر روی تضادهای چین و روسیه و اروپا با ایالات متحده اگر چه حساب می‌توان کرد اما تکیه کردن بر آنها اشتباهی استراتژیک است. بعبارت ساده تر "طرف اصلی" و عنصر تعیین کننده به لحاظ خارجی، چه برای رژیم و چه برای ما، آمریکاست و نه اروپا و دیگران! ضمن اینکه اصلاً ماهیت تضاد اروپا با آمریکا هم هرگز سمت و سوی آنتاگونیستی و لاینحل نیز نمی‌تواند پیدا کند. یعنی آنکه سلسله تضادهای موجود میان اروپا و ایالات متحده آمریکا را (که البته بسیار هم جدی هستند) تنها در کادر تضادهای درونی سرمایه داری تکامل یافته و بر سر عقل آمده ای، می‌توان تبیین کرد که در اساس سمت و سوی به تعارض کشیده شدن نداشته و خصلت سازشکارانه دارد.

حالا اگر "معضل ایران" را نه مستقل از پارامترهای جهانی و بصورتی انتزاعی بلکه در کادر یک استراتژی کلان تر نگاه کنیم، پاسخ به پرسش بالا ساده تر خواهد بود. به عبارت دیگر اگر "نظریه" من در رابطه با تئوری "جنگ جهانی چهارم" که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فورموله کرده‌ام، درست باشد (صرفاً در عالم فرض!) بنابراین مطابق این نظریه اولاً: هدف "جنگ چهارم"، ابرقدرت آینده، یعنی "جمهوری خلق چین" می‌باشد.

ثانیاً: ابزار مهار قدرتهای مدعی مثل اروپا، چین، روسیه، هند و ژاپن، تسلط بر منابع انرژی خاورمیانه به منظور کنترل بهای انرژی در بازارهای جهانی می‌باشد.

ثالثاً: ایران بدلیل عدیده ایدئولوژیکی و ژئوپلیتیکی، محور جنگ چهارم بوده و در همین رابطه نیز همانگونه که بارها گفته‌ام، بدون حل مسئله "رژیم سیاسی ایران" امکان پیروزی طرح "خاورمیانه بزرگ" از اساس منتفی است.

با این حساب اگر این تحلیل درست باشد، پس موافقت و یا مخالفت اروپا و نه تنها اروپا که وتوی چین و روسیه در شورای امنیت نیز تاثیر تعیین کننده ای در روند تغییر رژیم، نخواهد داشت. بیاد دارید که در رابطه با تهاجم نظامی به عراق نیز، فاکتور چین و روسیه بکنار، حتی وتوی فرانسه و مخالفت آلمان نیز جلوی بنیادگرایان یهودی - مسیحی حاکم بر دستگاه حاکمه آمریکا را نگرفت! بنابراین همانگونه که حدود دوسال پیش در مصاحبه ای با خود شما تاکید کرده بودم، اوضاع و احوال، به هر طرف که بچرخد درگیری نظامی اجتناب ناپذیر است. آنروزها طرفداران نظریه امکان سازش با "جمهوری اسلامی" بسا بیشتر از امروز بودند و بازار معامله و مراوده همین اروپا با دولت مدره! خاتمی هم براه بود.

س - پس شما جنگ را می‌بینید؟

جنگ را پس از ۱۱ سپتامبر می‌دیدم! شرایط بسیار خطیر و هول انگیز است. در همان آذر ماه ۸۳ که "چشم انداز" را می‌نوشتیم، هشدار داده بودم که ایران آستان تحولاتی است که شاید بسیار خونین باشند!

س - حدود دو سال پیش و در مصاحبه دیگری که با شما داشتم، در مقابل این سؤال که آیا تهاجم نظامی آمریکا را اجتناب ناپذیر می‌دانید، شما تاکید بر اجتناب ناپذیر بودن درگیری نظامی با رژیم "جمهوری اسلامی" داشتید. حالا هم دوباره روی همین مسئله تاکید دارید. چه تفاوتی بین این دو وجود دارد؟ به عبارت دیگر چه چیز را می‌خواهید برجسته کنید؟

ج - یک دنیا تفاوت میان این دو اصطلاح وجود دارد. ببینید اگر تحلیل مبتنی بر اجتناب ناپذیر بودن پروژه "تعویض رژیم" درست باشد، بنابراین دو گزینه بیشتر وجود ندارد، یا "تغییر از داخل" و یا "تعویض از خارج".

"تغییر از داخل" یا از طریق یک "قیام" سازمانیافته توده ای از پایین با هدف تصاحب قهرآمیز قدرت سیاسی در بالا امکان پذیر است (سرنگونی)، با دست بدست شدن قهرآمیز قدرت در بالا "کودتا" و یا انتقال تقریباً مسالمت آمیز قدرت سیاسی با اتکاء به توده های بی شکل تحت رهبری یک الترناتیو وابسته "انقلاب مخملی".

حالا اگر این گزینه "تغییر از داخل" امکان پذیر نباشد که نیست (و دلایل تئوریک آنرا نیز در گذشته بدفعات بحث کرده ام)، پس تنها می ماند گزینه "تعویض از خارج" که همانطوریکه گفتیم روی میز سیاست خارجی دولت ایالات متحده است.

"تعویض از خارج" یا از طریق تهاجم نظامی آمریکا و متحدینش می بایستی که به مرحله عمل درآید (امری که با تمام قوا باید برضد آن فعالیت کرد و با تمامی قاطعیت و وضوح ممکن بر علیه آن موضع گرفت) و یا تغییر رژیم با اتکاء به عنصر داخلی که نماد آن "ارتش آزادیبخش ملی ایران" است. به این اعتبار "تعویض از خارج" در هر دو صورت خصلت نظامی دارد. اشاره من به اجتناب ناپذیر بودن درگیری نظامی با رژیم شامل امکان فعلیت یافتن هر دوی این گزینه هاست.

س - یعنی امکان جلوگیری از تهاجم نظامی مستقیم آمریکا و متحدانش هست؟

ج - بله هست! تعیین کننده در اینجا هم مثل همه جای دیگر دنیای سیاست، باز هم اصل طلایی "تعادل قوا" است. با کار توضیحی! کاری از پیش برده نمی شود.

### گفتگوی دکتر زری اصفهانی با بیژن نیابتی، سوم اردیبهشت ۱۳۸۵

در این رابطه که چرا تا کنون این جنگ بداخل مرزهای ایران انتقال نیافته نیز قبلاً بسیار بحث کرده ام. گفته بودم که به تعویق افتادن تهاجم نظامی به ایران دو دلیل عمده داشته است.

۱ - اتخاذ سیاست درست تقابل با آمریکا توسط رژیم در منطقه که جنگ غیررسمی با خود را درست مثل خود آمریکاییها به خارج از مرزهای خودی منتقل کرده است. این جنگ غیررسمی که با اطلاع و اطمینان رژیم از تصمیم جناح بازها مبنی بر "تغییر رژیم" در ایران آغاز شد، ابتدا در ۲۰۰۵ به عراق و موج عملیات انتحاری و انفجارهای تروریستی و به تبع آن فرورفتن بیشتر آمریکا در باتلاق کشور مذکور، در ۲۰۰۶ به لبنان و شکست خفت بار دولت اسرائیل در مقابل حزب الله طی یک نبرد سی و سه روزه، در ۲۰۰۷ به فلسطین و جداکردن نوار غزه و تکمیل محاصره اسرائیل از شمال تا جنوب با حماس و حزب الله، در ۲۰۰۸ به افغانستان که تا مرز کمکهای مالی تسایحاتی و لجستیکی به دشمنان سابق خود یعنی طالبان نیز پیش رفت، در ۲۰۰۹ به یمن و دامن زدن به جنگ میان "حوثی ها" با دولتهای یمن و عربستان با هدف بی ثبات نگه داشتن منطقه منتقل گردید. این سیاست رژیم تنها راه جلوگیری از تهاجم نظامی آمریکا به ایران بود. سیاستی که البته مورد استفاده کوتاه مدت داشته و دوران آن به پایان رسیده است.

۲ - شکست فضاقت بار ایالات متحده در رابطه با دست سازی "الترناتیو مطلوب" که اساساً از طریق موسسه صهیونیستی اینترپرایز صورت می گرفت که اساساً اطاق فکر نئوکانها و حزب محافظه کار هست. با این شکست کفه ترازو به نفع "موسسه بروکینز" که بیشتر در نقش اتاق فکر حزب دمکرات عمل می کند، سنگین می شود و گفتمان "تغییر رفتار"، موقتاً جایگزین گفتمان "تغییر رژیم" می شود و کل صحنه سیاسی ایران را به جز جناح غالب رژیم "جمهوری اسلامی" با خود می برد.

روی کار آمدن دولت اوباما جدای از پارامترهای دیگر عمل کننده، در اساس حاصل و برآیند شکست بزرگ استراتژیک نئوکانها در پیشبرد "طرح خاورمیانه بزرگ" و حل و فصل معضل "الترناتیو مطلوب" برای ایران بود. این تغییر و تحول اگرچه در کادر استراتژی کلان تغییری ایجاد نکرد اما در متدها و سبک برخورد ایالات متحده با دنیای بیرون خود، موجد تغییرات اساسی گردید و مهره های خالدار نئوکان را موقتاً به عقب صحنه راند. از این نقطه هم هست که دو گفتمان متفاوت و نه متضاد، در رابطه با حل معضل رژیم "جمهوری اسلامی" در کنار هم شکل می گیرد. گفتمان "تغییر رفتار" و گفتمان "تغییر رژیم". تفاوت اساسی میان این دو گفتمان، نه در هدف که در گزینه الترناتیو می باشد. به عبارت بهتر هر دوی این گفتمانها در جهت حذف جناح غالب در حاکمیت ایران است، اما اولی در توهم انقلاب مخملی با حمایت بخشی از همین رژیم و استفاده از گزینه نظامی در صورت شکست این پروژه به مثابه آخرین گزینه هست و دیگری بی اعتماد به امکان موفقیت تغییر از داخل و بدنبال براندازی رژیم با استفاده از قدرت نظامی از خارج.

اولی بدنبال لانس کردن و سازمان دادن عناصر اصلاح طلب درون نظام در اتاقهای فکری مشکوک و تبلیغشان در CNN و تلویزیون صدای آمریکا و رادیو فردا و بازکردن راهشان از طریق زدن زیرآب گفتمان سرنگونی و زیرآب کردن سر نماینده شاخص آن یعنی سازمان مجاهدین و قرارگاه اشرفشان در عراق با ردالتی آمریکا گونه! می باشد تا آنجا که با بازگذاشتن دست دولت فعلی عراق در سرکوب مجاهدین ریسک رسوا شدن به مثابه یک طرف غیرقابل اعتماد که به قول و قرارها و تضمینهای مکتوب خود نیز وفادار نیست را نیز پذیرفته است. الترناتیو دومی اما، تمامی جریاناتی است که یا به گفتمان براندازی رژیم اعتقاد دارند و یا به مبارزه مسلحانه با آن اشتغال دارند. خواه گروه پژاک در کردستان باشد، خواه جندالله در بلوچستان و خواه مجاهدین در عراق. با ابزار رسانه ای خاص خود همچون فاکس نیوز و واشینگتن تایمز. به این اعتبار نبرد اساسی نه در میان این دو گفتمان که در میانه الترناتیوها در جریان است. نبردی که سالها پیش، به طرح آن تحت عنوان "نبرد الترناتیوها" پرداخته بودم.

این روزها دوباره بحث احتمال حمله نظامی به ایران اوج گرفته است . پس از یک دوره دوساله که با پیروزی اوپاما شروع می شود و با دراز کردن دستش به سوی حاکمیت ایران ادامه می یابد ، خیال کل ایوزیسیون ژورنالیست در رابطه با خطر حمله نظامی به ایران بالکل راحت شده و اینبار مرکز ثقل تحلیلهای داهیانیه سیاست مداران ژورنالیست و خبرنگاران سیاست مدار بر روی مقولات دیگری که البته منطبق با وقایع اتفاقیه روز نیز هست قرار می گیرد . یکی به طرح توطئه سازش رژیم با آمریکا می پردازد ، دیگری از پذیرش فریب الوقوع ایران درباشگاه اتمی و به رسمیت شناخته شدنش توسط قدرتهای اتمی سخن می گوید و یکی هم ضمن ابراز شگفتی از مواضع تغییرناپذیر و دگماتیسم تئوریک من سخن از بازگشایی فریب الوقوع نمایندگی آمریکا درتهران و کنسولگری رژیم دراربیل و حجم بالای مبادلات تجاری دو طرف می راند . دیگری با قاطعیت ، حرکت رژیم شتر گاو پلنگ جمهوری اسلامی به سمت راست میانه را تحلیل کرده و .... رفیقی هم در موضع مسئولیت یک گروه سیاسی ، مصلحانه به من هشدار می دهد که آخر به لحاظ سیاسی درست نیست که تو این تحلیل غلطت را وصل میکنی به نظریه جنگ چهارم ! مطمئن باش جنگی درکار نخواهد بود ! و منهم گفته بودم آن نظریه ای که نشود بر مبنای آن دوتا تحلیل درست استراتژیک بیرون کشید بدر لای جرز می خورد همانگونه که تئوریهای شما ! ( آخر من گفته بودم که این تحلیل را من بر مبنای آن نظریه "جنگ جهانی چهارم" داده ام و اگر غلط از کار در بیاید باید ببذیرم که کل آن نظریه بزیر علامت سوال رود ) .

باری ورق دوباره چرخیده ، اینبار جدیتر از گذشته . بار دیگر شاهد هشدار از چپ و راست نسبت به تهدید تهاجم نظامی به ایران و خطیر بودن اوضاع و احوال سیاسی و چه و چه و کذا و کذا ! چه میتوان کرد ؟ ما هیچکدام در جای خودمان که نیستیم ! یک چیز را صادقانه بگویم . بدیهی است که هرکسی دوست دارد تحلیلهایش درست از کار در بیایند . من نیز تافته جدابافته ای نیستم ! با اینحال اینبار در این مورد ویژه همواره دلم می خواست که تحلیل غلط از آب در آید . هنوز هم همین آرزو را دارم . با غلط از کار در آمدن این تحلیل جز من کسی ضرری نخواهد دید . اما اگر این تحلیل واقعی باشد ، اگر تهدید جنگی خانمانسوز ایران و منطقه را درانتظار باشد و اگر درمقابل جنگ هیچ آلترناتیوی جز سرنگونی رژیم بدست خودمان وجود نداشته باشد . پس آنگاه نگاه من و ما به کل معادلات داخلی و منطقه ای و بین المللی بسیار متفاوت با شرایطی است که هم عادی است و هم گزینه های پیش رویمان متنوع و رنگارنگ است . ولی چه کسی است که نداند این ما نیستیم که معادلات جهانی را شکل می دهیم . هنرما در تحلیل نهایی آنجاست که درخطرترین شرایطی که " قدر " ما و خلق و سرزمین ما رقم می خورد ، در روند تحولات پیش رو مداخله کنیم . مداخله کنیم . مداخله کنیم .

مسئله ایران مطلقا یک مسئله داخلی نیست . فوکوس جهانی بر روی ایران متمرکز است . یا باید دنبال انقلاب واقعی در داخل ایران بود و یا اگر امکانپذیر نیست ( بهر دلیلی ) باید بهر قیمتی در پروسه تغییر مداخله کرد . باید پروسه تغییر رژیم را بر روی ریل داخلی انداخت . باید به هر قیمتی هژمونی عنصر دمکراتیک - انقلابی را در پروسه تغییر تحمیل کرد . این همان چیزی است که مجاهدین بدنبال آن هستند . در همان مصاحبه سال ۸۵ در این رابطه هم مفصل توضیح داده ام . نگاه کنید :

"گفتم که تن دادن آمریکا و نیروهای موسوم به ائتلاف به "راه حل سوم" ، آخرین انتخاب آنها در شرایط استیصال مطلق خواهد بود . از سوی دیگر دست بالا پیدا کردن این راه حل و باز شدن راه "ارتش آزادیبخش" تنها شانس مجاهدین برای تصاحب قدرت سیاسی و بیرون آمدنشان از صندوقها در اولین انتخابات متعاقب هم خواهد بود . بهمین دلیل هم مجاهدین حاضر به پرداخت بالاترین هزینه ها در این راه هستند . همکاری با ائتلاف به رهبری ایالات متحده و حرکت در چارچوب قواعد و قوانین شناخته شده بین المللی و وفاداری به "قواعد بازی" از جمله آنهاست .

س - حد این همکاری تا کجاست ؟

ج - فکر می کنم تا حد ایفای نقش یک "اتحاد شمال" ، اما بدون کرزای و بدون اشغال !

س - این حرف بزرگی است . منظورتان از "دون کرزای" چیست ؟

ج - یعنی اول باید آمریکایی ها به "هژمونی" مجاهدین در پروسه تغییر کردن بگذارند . یعنی همان چیزی که بیشتر از بیست سال است که مورد اختلاف بوده و مجاهدین هرگز زیر بار آن نرفته اند . فکر می کنم این حرف خیلی بزرگتر باشد !

س - اگر تحلیل شما درست باشد ، این همکاری چقدر مشروعیت دارد ؟

ج - هر چقدر که آرمان آزادی ایران مشروعیت دارد ، همانقدر که استقلال ایران ضرورت دارد . به همان اندازه که انقلاب مشروعیت دارد . به همان میزان که در این مقطع حساس حفظ تمامیت ارضی ایران ارزش دارد . همانقدر که همکاری لنین با آلمانها مشروعیت داشت ، به همان اندازه که اتحاد موقت استالین با امپریالیسم علیه فاشیسم و نازیسم مشروعیت داشت .

تمامی اینها بسته به این است که هژمونی انقلاب تامین و تضمین شده باشد . این همان نقطه مرکزی و قطب نمای سمت و سوی هر تحول اجتماعی است . اصل این است . اگر این برآستی تضمین شده باشد ، بقیه مسائل هر اندازه که مهم هم باشند ، تنها ارزش حاشیه ای دارند . مهم این است که شما اصولتان را نفروخته باشید . خوب حالا من تلاش می کنم که تصویری از این پروسه را در مقابل چشمان شما مجسم کنم . گفتم که پیش از هر چیز و ابتدا به ساکن می بایستی که مشکل سیاسی پیش پای "ارتش آزادیبخش" حل و فصل شود . یعنی همانگونه که قبلا هم گفتم می بایستی آکتورهای عمل کننده در رابطه با مسئله "تعویض رژیم سیاسی ایران" و در رأس همه دولت ایالات متحده آمریکا ، در رابطه با استفاده از "عناصر داخلی" به اجماع رسیده باشند .

اولین نشانه این اجماع، بی برو برگرد بیرون آمدن نام مجاهدین از لیست تروریستی است. یک نکته جالب را هم اگر جا داشته باشد بگویم این است که دوباره این حس ششم من می گوید که گره لیست پیش از آنکه در آمریکا باز شود، باید در انگلستان گشوده شود! مرحله بعدی، تسلیح دوباره "ارتش آزادیبخش ملی" است. این مهم همزمان خواهد بود با بازگشت نیروهای تشکیلاتی مجاهدین به عراق و فراخوانی مبنی بر پیوستن نیروهای دیگر از داخل و خارج ایران، اعم از سمپاتی‌زنها و یا دیگرانی که حاضر به شرکت در عملیات سرنگونی باشند. این فرآیند کمیت عددی ارتش آزادیبخش را افزایش خواهد داد.

### گفتگوی دکتر زری اصفهانی با بیژن نیابتی، سوم اردیبهشت ۱۳۸۵

آری! از این منظر، حضور نمایندگان شناخته شده "جناح بازها" در همایش مجاهدین، بی برو برگرد آغاز بازگشت ناپذیر راه کوبیده شده ای است که برسمیت شناخته شدن "الترناتیو مجاهدین" در انتهای آن است. دقت کنید نیز و رک می گویم "الترناتیو مجاهدین". اینجا دیگر دوران بحث قدیمی "جبهه همبستگی ملی" به پایان می رسد. از این نقطه به بعد تعادل قواست که تعیین کننده است. از این به بعد اگر بحث جبهه هم مطرح شود که حتما هم مطرح خواهد شد، بیشتر مفهوم همبستگی ملی با مقاومت ایران یعنی با مجاهدین خلق ایران، مطرح خواهد بود و نه یک ائتلاف سیاسی فراگیر که فعلا نه ممکن است و نه ضروری! یعنی در هر نزدیکی و پیوستی که در آینده صورت پذیرد که صورت هم خواهد پذیرفت، این هژمونی مجاهدین است که باید پذیرفته گردد. همانگونه که در شورای ملی مقاومت چنین است. شورایی که اعتبارش را نه از اعضایش که از نیروی محوریش می گیرد. چرا که در آنجا هم این قوانین سخت و خدشه ناپذیر تعادل قواست که تعیین کننده است. تقصیر کسی هم نیست. قانونمندی مبارزه است. یا باید بدان تن داد و یا در مقابل آن قرار گرفت و یا در بهترین حالت خود را کنار کشید و به غرزدن مداوم پرداخت. ناتوان از ارائه آلترناتیو و جایگزینی برای آنچه که نفی می شود.

اینکه چرا یک ائتلاف سیاسی فراگیر در شرایط کنونی نه ممکن است و مهمتر از آن نه ضروریست، بحث اینجای من نیست. شاید بعدا بدان بپردازم. فقط اینرا بگویم که نیروهای بیرون مجاهدین و شورا در دوران اعلام طرح "جبهه همبستگی ملی" یک شانس تاریخی و جبران ناپذیر در رابطه با امکان شکل گیری یک ائتلاف سیاسی جدی و با اقتدار را از دست دادند. یعنی اینکه، اگر روندی که با همایش پاریس رسماً و علناً آغاز گردید ادامه یابد که ادامه هم خواهد یافت، آنگاه دیگر این کفه "الترناتیو مجاهدین" است که در مقابل آلترناتیو جبهه بالا می رود و آنگاه تنظیم رابطه هر نیروی خواهان پیوستنی دیگر آتی نخواهد بود که در مقطع اعلام "جبهه همبستگی ملی" ممکن بود. به همین سادگی. بالارفتن کفه "الترناتیو مجاهدین" در تعادل قوای آتی نیز هیچ مفهوم دیگری ندارد جز به رسمیت شناخته شدن "هژمونی مجاهدین" در پروسه "تغییر رژیم". به همین وضوح! آنچه که برجای می ماند بهایی است که مجاهدین حاضرند برای این پذیرش هژمونی اشان بپردازند. من می گویم "هربهای"! به همین صراحت! در رابطه با از دست رفتن یک شانس تاریخی با هدف خیز بسوی تشکیل یک جبهه همبستگی فراگیر و واقعی هم در همان مصاحبه بالا اینگونه ارزیابی کرده بودم:

"س - با این حساب آیا پاسخ نگرقتن طرح "جبهه همبستگی ملی" را هم می توان در همین کادر بررسی کرد؟"

بله همینطور است! تصور نیروهای شناسنامه دار صحنه سیاسی ایران در مقطع اعلام این طرح این بود که طرح مذکور را مجاهدین و شورا از موضع ضعف مطرح کرده اند، چرا که تعادل قوای آنروز بر علیه آنان در تغییر و تحول بود. این یک اشتباه فاحش بود.

س - یعنی تعادل قوا بر علیه مجاهدین در تغییر نبود؟

چرا بود! ولی اعلام طرح از موضع ضعف نبود. از موضع ضرورت بود. علاوه بر این اگر قرار بر این باشد که نه از منافع فردی و گروهی بلکه از منافع خلق و انقلاب بچینید، یعنی از یک موضع مسئولانه با مسائل برخورد کنید، آنوقت در اینگونه سرپیچهای تاریخی مثل امروز، اصلاً نمی توانید تعادل قوایی موضع بگیرید. سؤال مشخص اینست: آیا در شرایط خطیر کنونی، تشکیل یک جبهه وسیع از مجموعه نیروهایی که به جمهوریت و سکولاریزم نظام آتی التزام دارند و در مقابل تمامیت نظام کنونی هم قرار دارند، یک ضرورت هست یا نیست؟ آیا بدون حضور بزرگترین، سازمانیافته ترین و فداکارترین نیروی اپوزیسیون رژیم "جمهوری اسلامی" یعنی "مجاهدین خلق ایران" اصلاً می توان سخن از یک ائتلاف وسیعی گفت که توان تاثیرگذاری تعیین کننده بر روند تحولات پیچیده در راه را نیز داشته باشد؟ آیا اگر استکبار! جهانی تصمیم خود مبنی بر "تعویض رژیم" را به مرحله اجرا گذاشت، منتظر تشکیل جبهه نیروهای ترقیخواه و انقلابی جامعه خواهد شد و یا از بالای سر ما (همه ما)، "الترناتیو مطلوب" را دست سازی خواهد کرد؟

بنابراین اگر نخواهیم که تماشاگر روند خود بخودی اوضاع بمانیم، اگر شکل گیری یک ائتلاف وسیع مداخله گر را ضروری تشخیص داده باشیم و اگر حضور تمامی نیروهای سکولار، جمهورخواه و ضد تمامیت رژیم در جبهه مذکور را نیز الزامی بدانیم، پس می بایستی که در پذیرش دعوت مجاهدین کوچکترین درنگی نمی کردیم. تازه اگر همان تحلیلهای صد من یک غازی را هم که دعوت مجاهدین را از "موضع ضعف" قلمداد می کردند بپذیریم، از قضا به لحاظ سیاسی و در چارچوب همان معادله سرد و بی روح "تعادل قوا" باز هم عاقلانه! آن بود که آن دعوت پاسخ می گرفت. چرا که از یک طرف ضعیف بهتر و بیشتر می شد امتیاز گرفت تا یک طرف سیاسی قدرتمند تر! اگرچه همان موقع هم گفته بودم که اصلاً امکان ندارد یک نیروی جدی و مسئول از موضع ضعف وارد ائتلافی شود که میتواند هژمونیش را بسادگی به زیر علامت سؤال ببرد! آنهم نیرویی مثل مجاهدین که در این مقوله مشخص حاضرند سر را بدهند و هژمونی را نه! بیشتر بارها گفته ام که پیش شرط سالیان وزارت خارجه آمریکا برای آغاز دیالوگ با سازمان مجاهدین هم به غیر از نفی مبارزه مسلحانه از سوی آنان، یکی هم همین تقسیم هژمونی با عناصر سرسپرده وابسته به خودش توسط مجاهدین بود. امری که حتی با گذاشتن نام مجاهدین در لیست تروریستیشان در سال ۱۹۹۷ هم موفق به تحمیل آن به مجاهدین نشده بودند.



س - پس اینطور که شما می گوئید ، اتهامی که اضعاد مجاهدین مبنی بر قدرت طلبی آنان وارد می کنند ، میتواند درست باشد ؟

ج - اگر منظور خواست بلاواسطه "تصاحب قدرت سیاسی" باشد ، این اتهام وارد است ! ولی باید بلافاصله پرسید که کدام نیروی سیاسی جدی ، در کدام گوشه گیتی است که بدنبال تصاحب قدرت سیاسی نباشد ؟ اصلا مگر "موضوع سیاست" چیزی به جز تصاحب قدرت سیاسی است . بقیه مسائل که تعارفات روشنفکری صرف است . آنکسی که یک نیروی سیاسی را بخاطر تلاش در جهت تصاحب قدرت سیاسی تخطئه می کند یا شارلاتان است و یا در بهترین حالت هیچ چیز از سیاست نمی فهمد !

ولی اعتقاد به ضرورت هژمونی "عصر دمکراتیک - انقلابی" اصلا ربطی به مقوله قدرت طلبی و یا دیکتاتوری مجاهدین ندارد ! از درون تحلیلی بیرون می آید که مرحله انقلاب را "مرحله انقلاب دمکراتیک" ارزیابی می کند و پیروزی آنرا در گرو هژمونی همین "عصر دمکراتیک - انقلاب" می داند .

س - آیا این عصر "دمکراتیک - انقلابی" فقط شامل مجاهدین است ؟

به هیچ وجه . تمامی جیب غیر مذهبی و خورده بورژوازی رادیکال و دمکرات را هم شامل می شود . آنچه که امکان حضور در رهبری یک انقلاب دمکراتیک را ندارد بورژوازی در تمامیت آن است . (برخلاف انقلابات بورژوا دمکراتیک) چه رسد به حضور بورژوازی ضد انقلابی وابسته که در واقع همین هم مشخصا در رابطه با "شورای ملی مقاومت" خواست همیشگی آمریکایی ها بوده است . در همین رابطه هم هست که در غیاب یک "چپ مارکسیستی" سازمانیافته و تاثیر گذار در درون شورای ملی مقاومت ، رسالت حراست از هژمونی این "عصر دمکراتیک - انقلابی" بر دوش مجاهدین سنگینی می کند . نقش ویژه شکری (پاکنژاد) و خلاء او در این نقطه است که رخ می نماید .

می خواهم بگویم که جدای از آنکه خود مجاهدین چه اهدافی را در این رابطه دنبال می کرده و می کنند ، تا آنجا که به منافع مشخص انقلاب و مصالح عالییه مردم ایران بر می گردد ، مسئله جبهه و ضرورت وجودی بی چون و چرای آن چه در شرایط فروپاشی رژیم "جمهوری اسلامی" و چه در آستانه تغییر رژیم سیاسی ایران ، بزرگترین و تعیین کننده ترین عامل حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران می باشد ، جبهه ای که در محور آن بی تردید "مجاهدین خلق ایران" می بایستی که قرار گرفته باشند . جریانی که با اتکاء به یک نیروی مسلح سازمانیافته و آماده پرداخت بها یعنی "ارتش آزادیبخش ملی ایران" بالاترین تضمین جلوگیری از یک جنگ داخلی محتمل ، بدون دخالت نیروهای بیگانه ، در یک آینده نزدیک می باشد .

گفتگوی دکتر زری اصفهانی با بیژن نیابتی ، سوم اردیبهشت ۱۳۸۵

حالا اگر بپرسید آیا گذشتن از استقلال ایران و ساخت و پاخت بر سر منافع مردم ایران ، شامل این "هربهای" می شود ؟ آنگاه پاسخ من یک نه قاطع خواهد بود . چرا که اساسا ، ویژگی عمده و جدایی ناپذیر این هژمونی (نه به مفهوم سازمانی و تشکیلاتی آن) یعنی هژمونی "عصر دمکراتیک - انقلابی" از قضا در همین مقوله استقلال و ساخت و پاخت از بالاست که بروز خارجی پیدا می کند . اگر غیر از این باشد که دیگر پافشاری پر هزینه بر اعمال این هژمونی هم غیر عاقلانه خواهد بود و هم غیر منطقی . اگر غیر از این باشد که دیگر پافشاری لجوجانه و پر هزینه سی ساله و تا کنونی مجاهدین در خودداری از هرگونه اتحاد عمل و ائتلاف سیاسی با "بورژوازی ضدانقلابی" و تقسیم هژمونی با آنان هیچ مبنای عینی و واقعگرایانه ای نمی داشت . ساخت و پاخت از بالا بر سر مصالح عالییه مردم ایران اساسا ویژگی خدشه ناپذیر انقلاب ! سفید شاه و انقلاب ! سیاه خمینی و انقلاب ! سبز موسوی است و نه انقلاب سرخ مردم ایران .

این الفبای هر مبارزه سیاسی است که تصاحب قدرت سیاسی از طریق ساخت و پاخت از بالا ، هیچ سختی نه با مبارزه مسلحانه دارد و نه با جنگ آزادیبخش و انقلاب قهرآمیز . نه نیازی به خودداری از ائتلاف با بورژوازی ضدانقلابی و به تبع آن محرومیت از خیل حامیان بین المللی و ابزارهای رسانه ای آن می باشد و نه به ریسک پرخطر و نفس گیر رفتن به عراق و پافشاری دیوانه وار بر ماندن در آنجا ، در میان دریایی از توطئه و در محاصره ارتشی از دشمنان رنگ و وارنگ می ارزد . نه ! نه ! طریقه بالا رفتن از نردبان قدرت به بهای فروش خود و مصالح عالییه مردم ایران هرچه باشد این نیست . در رابطه با آینده تا آنجا که به ایران برمی گردد ، تصاویری که در مقابل چشمان من رژه می روند ، تصاویر جالبی نیستند ، گزینه های پیش رویم نیز گزینه های بسیاری نیستند . همانگونه که قبلا هم گفته ام ما دو گزینه بیشتر در مقابل نداریم . یا جنگ یا انقلاب . در این رابطه باز هم از همان مصاحبه اردیبهشت ۸۵ مدد می گیرم :

## "جنگ یا انقلاب"

واقعیت این است که بدنبال شکست خط مماشات و دیالوگ با رژیم "جمهوری اسلامی" دو گزینه بیشتر در پیش روی ما وجود ندارد . یا می بایست تماشاگر یک تهاجم نظامی افسار گسیخته آمریکا در راس "ائتلاف کشورهای داوطلب" با عواقب غیرقابل پیش بینی و فاجعه باری بود که حیات و ممت ایران و تمامیت ارضی آنرا بزریر علامت سوال خواهد برد و یا خود با تمام قوا بدنبال بزریر کشیدن حاکمیتی باشیم که جز با اعمال قهر از میدان بدر نخواهد رفت . اینهم در شرایط کنونی یک راه بیشتر ندارد : سرنگونی از خارج و از طریق تهاجم گسترده و سراسری "ارتش آزادیبخش ملی ایران"

بنابراین می بینید که در مقابل ما انتخابهای گوناگونی قرار ندارد . این تا آنجایی است که به ما و انقلاب ایران برمی گردد . اما این تمامی داستان نیست . مسئله این است که تحقق حرکت این "ارتش آزادیبخش" تنها منوط به یک اجماع جهانی بر سر مقوله تغییر رژیم توسط "عصر داخلی" است و لا غیر . این اجماع جهانی نیز با نامه نگاری ایرانیان خشمگین ! به این یا آن نهاد بین المللی و یا این تظاهرات و آن آکسیون و این اطلاعیه و آن بیانیه و ... حاصل نمی شود ! بلکه این اجماع در انتهای راه طی شده ای قرار دارد که اولاً :

- رژیم "جمهوری اسلامی" راه تسلیم محض را انتخاب نکند ، یعنی آنچه را که در مقاله "حس ششم" خودکشی نامیده بودم .

- تلاشهای گسترده اروپا و آمریکا برای دست سازی "آلترناتیو مطلوب" به جایی نرسد .

- ارتش آزادیبخش ، محکم و استوار و بدون ریزش برجا بماند .

- آمریکا نتواند تا مقطع انتخابات ۲۰۰۸ خود را از باتلاق عراق بیرون بکشد .

- آمریکا و بلوک "کشورهای داوطلب" قادر به تامین هزینه های مالی و انسانی یک جنگ تمام عیار بر علیه ایران نباشند .

- پذیرش "راه حل سوم" در مقابل راه حل جنگ از سوی آمریکایی ها ، به معنی تن دادن آنان به **آلترناتیو انقلاب** و پذیرش **دادن ایران** در مقابل گرفتن خاورمیانه بدون ایران ، تنها زمانی امکان پذیر است که **مصالح استراتژیکی** آنها در کادر "طرح خاورمیانه بزرگ" بر **منافع تاکتیکیشان** در رابطه با از دست دادن **موقت ایران** ( با تضمین خنثی ماندن فاکتور ایران در رابطه با تحولات آتی منطقه ) بچربد .

س - پس تا **آنموقع راهی طولانی مانده است!**

ج - آری ، ولی سرعت تحولات که در هفته ها و ماه های آینده شتاب بیشتری هم خواهد یافت ، **زمان طی این مسیر طولانی را کوتاه خواهد کرد** .

س - و پاسخ شما به **احتمالات بالا** ؟

ج - این پاسخ ها را قبلا پراکنده داده ام ولی ساده شده آن در رابطه با رژیم ، آنها بین خودکشی و مرگ با عزت ! دومی را برمیگزینند .

- هیچ آلترناتیوی بدون حضور مجاهدین شکل نخواهد گرفت .

- ارتش آزادیبخش ، محکم و استوار برجا خواهد ماند .

- آمریکا و متحدینش نخواهند توانست خود را از باتلاق عراق بیرون بکشند .

س - پس شما معتقدید که **چاره ای جز رو آوردن به مجاهدین نیست** ؟

ج - آمریکایی ها تنها در شرایط **استیصال مطلق** رو به مجاهدین خواهند آورد . بعبارت بهتر پذیرش **راه حل مجاهدین یعنی همان "راه حل سوم"** آخرین انتخاب آنها خواهد بود .

**همان مصاحبه ، سوم اردیبهشت ۱۳۸۵**

و امروز سالها پس از پیش بینی های بالا و بسیاری دیگر ، در شرایطی که تمامی تلاشهای داخلی و بین المللی در چارچوب "نبرد آلترناتیوها" ، برای دست سازی "آلترناتیو مطلوب" یا بدون مجاهدین و یا با مجاهدین ولی تحت هژمونی بورژوازی ضدانقلابی وابسته ، به گل نشسته است ، در شرایطی که مجاهدین موفق به حفظ ظرف و مضروف ارتش آزادیبخشان بهر قیمتی شده و باز هم خواهند شد ، در شرایطی که آمریکا و متحدانش نه تنها نتوانسته اند خود را از باتلاق عراق بیرون بکشند که تا گردن در باتلاق افغانستان نیز گیر کرده اند ، و در شرایطی که گزینه "تغییر از داخل" که امکان تحقق آنرا بدلیل نبودن "سر" در داخل همواره منتفی می دانستم ، علیرغم حضور گسترده و بی سابقه "عنصر اجتماعی" ، یکبار دیگر در ابعاد کلان اجتماعی و سراسری به آزمایشی شکست خورده کشیده شده است و خلاصه در شرایطی که بنا بر گزارش گروه تحقیقاتی آکسفورد که همین دیروز پنجشنبه ۱۴ ژوئیه منتشر شده است :

"پیامدهای حمله نظامی به ایران چنان جدی است که به هیچ شکلی نباید آن را تشویق کرد . یافتن راه های دیگر برای پایان دادن به بحران اتمی ایران ، هر قدر هم که مشکل باشد ، باید دنبال شود"

ما شاهد دو جبهه گیری جهانی بر سر مسئله آلترناتیو نظام "جمهوری اسلامی" هستیم . مرکز ثقل هر دوی این جبهه بندی ها در ایالات متحده مستقر هست . اگر دیروز طلسم لیست تروریستی تنها در "مرکز ثقل" انگلستان شکسته می شد و **گره لیست** در لندن بازمی شد ، امروز طلسم تعیین تکلیف رژیم در ایالات متحده شکسته می شود و **گره آلترناتیو در واشینگتن گشاده می گردد** .

یک جبهه بندی قدرتمند همچنان بدنبال سراب انقلاب مخملی و روی کار آوردن لیبرال دموکراسی در ایران هست با عناصر و مهره ها و چهره هایی که از درون نظام مقدس بیرون کشیده و هر روز در صدای آمریکا و رادیو فردا و بی بی سی و رادیو زمانه و سایت روز آن لاین و .... به تبلیغ و ترویجشان نشسته و برایشان نشست آموزشی و اتاق فکری و جوایز بین المللی و پول و امکانات مهیا می کند و هدف اعلام شده و شعار مزورانه اش تنها "تغییر رفتار" نظام الهی است .

یک جبهه بندی هم هست که رک و پوست کنده خواهان "تغییر رژیم" و مخالف سرسخت هر نوع گفتگو و امتیازدهی و وقت تلف کردنی در رابطه با کلیت نظام جمهوری اسلامی است . پس از یک پروسه هفت ساله شکست خورده ای که نه موفق به پیاده کردن پروژه تهاجم نظامی به ایران شده و نه از سر هم بندی کردن انواع آلترناتیوهای قومی و فدرالیستی و جدایی طلبی طرفی بسته است و نه حتی موفق شده که شما را هم با بچه شاه به اتحاد و تعامل و .. بکشاند ، حالا آمده و برمبنای اصل طلایی ! دشمن دشمن من دوست من است ، تخم مرغهایش را گذاشته توی سبد شما و فقط شما . اگر این واقعی باشد که هست بنابراین دیگر حذف نام مجاهدین از لیست وزارت خارجه آمریکا از این پس تنها مسئله زمان است . زمانیکه چندان به درازا نخواهد کشید .

حالا شما اگر در خط و خطوط خودتان در رابطه با سرنگونی رژیم جدی باشید ، اگر در تحلیلتان در رابطه با تشخیص تضاد عمده یعنی موجودیت رژیم "جمهوری اسلامی" اشتباه نداشته باشید و اگر قصد مداخله در پروسه تغییر را هم همچنان داشته باشید چه می کنید ؟ اگر برخلاف نظراعلام شده منم که استراتژی درستتر را پس از فروغ جاویدان و بویژه بعد مروارید ، استراتژی سازماندهی قیام در شهرها می دانستم و هنوز هم می دانم و مجاهدین را هم رک و پوست کنده به همین دلیل ، در به نتیجه نرسیدن دو قیام اساسی یعنی قیام ۱۸ تیر ۷۸ و قیام ۶ دی ۸۸ مقصر می دانم ، همچنان بر استراتژی جنگ آزادیبخش نوین و گذاشتن تمامی تخم مرغایتان در سبد الزامات ژئوپلیتیک منطقه ای و جهانی پا می فشارید وارد کدام جبهه بندی می شدید ؟

اما بسا مهمتر از اینکه شما بخواهید در این زمین بازی دایناسورها در کدام طرف بازی قرار بگیرید ، اینست که اصلا اجازه ورود به زمین به شما داده شود . آنهم به این شرط خارق العاده که شما با پیراهن خودتان هم بتوانید بازی کنید . بدیهی است که در این صورت شما آن تیمی را انتخاب می کنید که نخواهد پیراهن خودش را نتان کند. بدیهی است که طرف مقابل همانگونه که شما ، بدنبال منافع خود می باشد . شما تا آنجایی برایش اهمیت دارید که بتوانید گل تیمتان را وارد دروازه حریف کنید . اگر موفق شدید آنگاه این گل تیم است که برده و هرکس به "مشروطه" خود رسیده است ! برد تیم اما بنام شماست که ثبت خواهد شد. چرا که با پیراهن شما بازی شروع گردیده است . چرا که این هژمونی شماست که در شرایط استیصال پذیرفته گردیده است . امروز برای بخشی از "جناح بازها" ، فردا برای دولت ایالات متحده آمریکا و "جامعه جهانی" کذایی شاید .

اینکه من اینهمه بر ضرورت اعمال هژمونی عنصر دمکراتیک - انقلابی در پروسه تغییر تاکید می کنم و آنرا بمثابه شاقولی برای تشخیص انحراف از مسیر انقلاب و معیار سلامت "جنبش سرخ" و تعیین کننده "ماهیت تغییر" می دانم ، از قضا دقیقا بخاطر همان ویژگی خدشه ناپذیر استقلال طلبانه و ضد ساخت و پاخت از بالای آن است که در بالا بدان اشاره کرده ام و نه چیز دیگر . بنابراین یک پاسخ بیشتر برای گذار به سلامت از این "فتنه سیاسی" نیست . همان پاسخی که خود درست بیست و شش سال پیش در مقابل اعتراض یکی از هواداران مجاهدین در رابطه با حمایت یک نماینده دست راستی پارلمان آلمان از مجاهدین و شورای ملی مقاومت آنروز داده بودم . آنروزها هنوز بخش دیپلماتیک مجاهدین بطور گسترده وارد ارتباط با تمامی لایه های سیاسی موجود در اروپا نشده و بیشتر ارتباطات با احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکرات و به اصطلاح چپ اروپا بود و هوادار مربوطه نمی دانست که اروپا اصلا چپ و راستی ندارد و .....

بهر حال پاسخ آنروزم این بود که اگر ما پیمان همچنان بروی مبارزه مسلحانه سفت باشد ، اگر بدون اما و اگر همچنان بدنبال سرنگونی قهرآمیز "رژیم خمینی" باشیم و اگر درهای شورا را همچنان بروی ضدانقلاب مغلوب و وابستگان شاه و شیخ بسته نگه داشته باشیم و اگر دنبال مذاکره و معامله با دشمن نبوده باشیم و اگر ..... در آنصورت این دیگر تضاد نماینده راستگرایی مذکور است که باید پاسخگوی حمایتش از چنین آلترناتیوی باشد و نه ما .

امروز هم معیار من برای تشخیص سره از ناسره جز این نیست . اگر "آلترناتیو مجاهدین" همچنان بدون شکاف بدنبال سرنگونی قهرآمیز تمامیت رژیم "جمهوری اسلامی" با همه نهادها و ارگانهای ضد خلقی و ضدانقلابی آن باشد . اگر همچنان بهر قیمت و با پرداخت هر هزینه ای کمر به حفظ و حراست از ارتش آزادیبخش به مثابه یگانه ابزار در هم شکستن ماشین نظامی رژیم و تغییر رژیم از بیرون بدون دخالت مستقیم خارجی بسته باشد و اگر همچنان علیرغم فشارهای داخلی و بین المللی ، دست رد بر سینه بورژوازی ضدانقلابی داخلی زده و بپای ائتلاف سیاسی با آن نرفته باشد ، آنگاه می توان که بخاطر جذب چنین حمایتهایی از جانب چنان عناصری در عین حفظ چنین مواضعی کلاه از سر نیز برداشت . بدون شکل گیری این جبهه بندی جهانی بر سر مسئله ایران به هر رژیم انقلابی جانشین جمهوری اسلامی در آینده بی تردید توسط همینها خون پاشیده خواهد شد .

در مقابل اگر نه مجاهدین ، هر نیروی سرنگونی خواه دیگری هم که باشد ، یكروز از خواست سرنگونی قهرآمیز کوتاه بیاید و فی المثل بدنبال خواست اجرای بی تنازل قانون اساسی رژیم برود . اگر با ضدانقلاب غالب و مغلوب و وابستگان و دم و دنبالچه هایشان به ائتلاف و اتحاد بنشینند و اگر .....

آری اگر این نیرو در مقابل و به عکس مجاهدین ، بجای "خوزه ماریا ازنار" ، بجای "جان بولتن" و بجای "ایلیانا رزله تینی" که روی میز دفترکارش در کنگره آمریکا عکس "تئودور هر تزل" بنیانگذار جنبش صهیونیستی راهم گذاشته و ..... ، "چه گوارا" و "هوشی مین" و "لنین" را هم در پشت سر داشته باشد ، باز هم افاقه نمی کند . باز هم مرا در کنار خود نخواهد یافت . باز هم عالیترین مصالح مردم ایران که همانا رهایی از چنگال این "ناهنگامی تاریخی" حاکم بر میهن در زنجیر را نمایندگی نمی کند . باز هم تکرار می کنم پیشروی "راه حل سوم" با همان مکانیزمی که خود بیان کرده بودم ، تنها گزینه ای پسروی آلترناتیو اجتناب ناپذیر "جنگ" است . متاسفم که آلترناتیو دیگری را در این شرایط حساس واقعی نمی بینم . این راهی است که استارت آن در همایش پاریس زده شد . جلوی گلوله ای که در پاریس شلیک شد را دیگر تا اصابت به هدف نمی توان گرفت . اینرا بیش از همه رژیم "جمهوری اسلامی" فهم کرده است . تحولات نزدیک عراق بر علیه رژیم و تحولات بسیار نزدیکتر در ایالات متحده بسود مجاهدین در راهند . در این تردیدی نیست . آنچه که می ماند باز شدن و انبساط ضروری و صرف نظر ناکردنی مجاهدین به سمت بیرون و سپهر سیاسی ایران است . مجاهدین را از این ضرورت و الزام سیاسی گزیری نیست .